نظر از دیدگاه سعدی

عبد الرضا معروف

نمی‏توان گفت برخلاف سایر شعرا،اما می‏توان ادعا نمود که‏ سعدی بیش‏تر از دیگر شاعران ادب پارسی به نظر و نگاه اهمیت داده است، آن‏هم نه نگاه معشوق به عاشق که بر پایه‏ی لطف و مرحمت است،بل‏ نگاه عاشق به معشوق که گاهی تنها حظ و بهره‏یی‏ست که نصیب عاشق‏ می‏شود.این نوع نگاه،از زبان سایر شاعران گاهی به اشارت کوتاه بیان‏ می‏شود،گاهی نیز برای معشوق چنان مقامی قائل هستند که عاشق را یارای چنین نگاهی نیست.اما از دیدگاه سعدی این نگاه نه تنها مذموم‏ نیست،بلکه ممدوح و پسندیده است.لذا بارها و بارها بیان می‏شود.

اصلا نگاه،نظر و تماشای معشوق کاری مقدس است و سعدی در دیوان اشعارش بارها این کلمات را تکرار کرده است.

در دیوان اشعار سعدی(غیر از بوستان و گلستان)کلماتی از مصدر«نگریستن»مانند:نگر،بنگر،می‏نگرم و...99 بار تکرار شده‏ است.1

کلمه‏ی«نظر»به معنی دیدن نگاه کردن 321 بار ذکر شده است. از مصدر«دیدن»کلماتی هم‏چون دیده،دیدار،دیدم و...522 بار در دیوان سعدی آمده است.

از مصدر مضارع«بین»کلماتی چون بینا،بیند،بینش و...356 بار قید گردیده است.

کلمه‏ی«نگاه»البته غیر از معنی پاسبانی و نگاهبانی 21 مورد تکرار شده است.

کلمه‏ی«نگه»هم به جز معنای نگهداری و فقط به معنی تماشا و دیدن 41 بار در دیوان سعدی آمده است.

هم‏چنین کلمه‏ی«چشم»نیز در دیوان اشعار سعدی 295 بار تکرار شده است.

شاید در دیوان دیگر شاعران با همین حجم،تعداد بیش‏تری‏ کلماتی که اشارت به دیدن و نگاه دارند،آمده باشد،اما نگاه سعدی‏ به نظر کردن متفاوت است.

نگاه معشوق به عاشق در ادبیات ما سابقه‏ی فراوان دارد به‏عنوان‏ مثال:

عطار:

جانا نکنی به من نظر تو کافتاده‏ام از نظر چه سازم‏1

سنایی:

ای باد به کوی او گذر کن‏ معشوق مرا ز من خبر کن‏ با دلبر من بگو که جانا در عاشق خود یکی نظر کن‏2

ابو سعید ابو الخیر:

دل با نظر تو جاودانی گردد غم با الم تو شادمانی گردد3

فخر الدین عراقی:

در دل زارم نظر کن کز غمت آمد به جان‏ چاره کن جانا که شد در دست هجرانت اسیر4

چنان‏چه پس از او نیز بسیار تکرار شده است:

حافظ:

یاد باد آن‏که ز ما وقت سفر یاد نکرد به نگاهی دل غم‏دیده ما شاد نکرد5

یا:

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد6

که در مورد دوم این نگاه مسلّما نگاه زمینی نیست و اهل نظر پیران واصل و عارفان سالک هستند،نه مردمان عادی.

اما نگاه عاشق به معشوق،آن‏هم به گونه‏یی که بی‏خبران در آن‏ «نظربازی»حیران باشند،با صراحتی که سعدی در بیان آن داشته،اگر نگوییم بی‏سابقه،اما کم‏نظیر است.

جایگاه نظر و نگریستن در دیوان سعدی شامل دو بخش می‏شود یا به عبارتی:ما دو نوع نگاه بین عاشق و معشوق قائل می‏شویم:1- نگاه معشوق به عاشق که از لطف و عنایت معشوق در حق عاشق‏ سرچشمه می‏گیرد و از این حیث با شعر قدما و متاخرین چندان تفاوتی‏ ندارد؛2-نگاه عاشق به معشوق که طی آن سعدی مجوز نظر کردن‏ به معشوق(خصوصا معشوق زمینی)را صادر می‏کند.با بررسی در دیوان سعدی،مشخص شد بخش دوم که در میان سایر شعرا شاید کم‏تر مورد توجه باشد،در دیوان سعدی تقریبا هم عرض بخش است.

حال به ذکر نمونه‏هایی از هر دو قسم می‏پردازیم.

نگاه معشوق به عاشق:

به کرشمه‏ی عنایت نظری به سوی ما کن‏ که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد7

(194/4)\*

شنیدمت که نظر می‏کنی به حال ضعیفان‏ تبم گرفت و دلم خوش به انتظار عیادت

(33/4)

گر یک نظر به گوشه‏ی چشم ارادتی‏ با ما کنی و گر نکنی حکم از آن توست

(56/4)

باری به چشم احسان در حال ما نظر کن‏ کز خوان پادشاهان راحت بود گدا را

(7/2)

از چشم عنایتم مینداز کاول به تو چشم برگشودم

(378/7)

نگاه عاشق به معشوق

این نوع نگاه شامل دو بخش می‏شود:

الف-نگاه عرفانی به معشوق آسمانی و تجلیات او.

ب-نگاه عاشقانه به معشوق زمینی که همان نگاه به زیبایی‏ست.

البته نگاهی بینابین نیز می‏توان در نظر گرفت،چرا که اشعاری‏ هستند که هم صبغه‏ی آسمانی دارند و هم نحله‏ی زمینی.اکنون از هر مورد شواهدی نقل می‏کنیم:

الف:

چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت‏ که یک دم از تو نظر برنمی‏توان انداخت(31/1)

که اشاره به جلوه‏ی معشوق ازلی در جهان است که در اثر آن‏ به قول حافظ

«این همه نقش در آیینه اوهام افتاد».

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‏دریغ‏ دیدن او یک نظر صد چو منش خون‏بهاست(47/2)

که این بیت در دیدگاه اشاعره و بالتبع سعدی از اعتقاد به رویت‏ خداوند در روز حشر ناشی می‏شود.8

ب:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم‏ دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم

(437/1)

گر راه بگردانی و گر روی بپوشی‏ من می‏نگرم گوشه‏ی چشم نگرانت(147/4) هرکه دلارام دید از دلش آرام رفت‏ چشم ندارد خلاص هرکه درین دام رفت(141/1)

در مورد نگاه بینابین علاوه بر سه مورد بخش«ب»که قابل تأویل‏ هستند،می‏توان نمونه‏ی دیگری هم ذکر کرد:

به کسی نگر که ظلمت بزداید از وجودت‏ نه کسی نعوذ باللّه که در او صفا نباشد(197/5)

که در این بیت هم می‏توان جنبه‏ی زمینی آن را در نظر گرفت و نگاه به معشوق زیبارو را دریافت و هم نگاه عرفانی آن را در نظر داشت‏ که لزوم هدایت پیر و نگاه به مرشد و مراد را اعلام می‏نماید.

با این توضیحات برمی‏گردیم به دیدگاه سعدی در خصوص نگاه‏ کردن و طرز تفکرش که او را از دیگران متمایز کرده است:

گر تو انکار نظر در آفرینش می‏کنی‏ من همی‏گویم که چشم از بهر این کار آمدست(59/7) خود گرفتم که نظر بر رخ خوبان کفرست‏ من از این باز نگردم که مرا این دین است(87/5)

او اعتقاد دارد درین کار هیچ جرم و خطایی نیست:

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینند روی زیبا را(

او نگاه به زیبارویان را امری طبیعی می‏داند و از آن‏چه می‏کند، شرم ندارد.چرا که چهره‏ی زیبا همه را مجذوب خود می‏کند، دیگران از جمله زاهدان ریایی نیز به زیبارویان نگاه می‏کنند،ولی از سوی دیگر بقیه را تحذیر می‏نمایند،اما سعدی این‏گونه نیست و می‏گوید:

غلام همت شنگویان و رندانم‏ نه زاهدان که نظر می‏کنند پنهانت(148/8)

چرا که نگاه عاشقانه قسمتی از سیر تکاملی عاشق است:

من چشم از او چه‏گونه توانم نگاه داشت‏ کاول نظر به دیدن او دیده‏ور شدم(374/7)

و معشوق نیز با نگاه عاشق است که به رشد و تعالی می‏رسد:

باغ تفرج است و بس،میوه نمی‏دهد به کس‏ جز به نظر نمی‏رسد سیب درخت قامتش(321/2)

ایهامی که در این بیت وجود دارد نیز قابل توجه است:1-از درخت‏ قامت معشوق،تنها بهره‏یی که نصیب عاشق می‏شود،سیب چهره‏ی‏ اوست که فقط در حد نگاه برای عاشق حاصل می‏شود؛2-سیب‏ درخت قامت معشوق تنها با نظر است که به رسیدگی و پختگی‏ می‏رسد.

این نگاه فراتر از نگاه عوامانه و زاهدانه و قشری آن روزگار است؛ لذا توضیح می‏دهد:

آن‏که می‏گوید نظر در صورت خوبان خطاست‏ او همین صورت همی‏بیند،ز معنی غافل است(73/8) گر دیگران به منظر زیبا نظر کنند ما را نظر به قدرت پروردگار اوست(93/7) تو به سیمای شخص می‏نگری‏ ما در آثار صنع حیرانیم‏ تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم(439/8 و9) چشم کوته‏نظران بر ورق صورت خوبان‏ خط همی‏بیند و عارف قلم صنع خدا را(6/10)

و اعتقاد دارد که این کار از روی هوی و هوس نیست:

نظر خدای بینان طلب هوا نباشد سفر نیازمندان قدم خطا نباشد(197/1)

اگر این ابیات سعدی برای ما رنگ آشنایی دارد و ما را همراه‏ می‏کند،به این خاطر است که تفکر حاکم به خطه‏ی آن روز فارس که‏ غیر از جمود و تحجر چیز دیگری نبوده،برای ما هم آشناست. جامعه‏یی که هیچ نگاه تازه‏یی را برنمی‏تابیده است.

در مقابل سعدی اندیشه‏یی حاکم است که نگاه به معشوق را خلاف‏ دین و شریعت می‏داند.زمانی که دایره‏ی این‏گونه تنگ می‏شود،هر نگاه،جرم و گناهی نابخشودنی‏ست و با کیفری سخت و سنگین مواجه‏ خواهد شد.لذا سعدی در توضیح تفکر خود می‏گوید که نظرش طلب‏ هوی نیست.اما در نهایت،آن‏گاه که هر روز این اندیشه‏های خشک‏ دایره را به او تنگ‏تر می‏کنند،به فریاد می‏آید و می‏گوید:

جماعتی که نظر را حرام می‏گویند نظر حرام بکردند و خون خلق حلال(347/5)

می‏گوید شما به موارد جزیی تکیه کرده‏اید و از کلیات غافل‏ هستید:

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی‏ صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست‏ ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

این نگاه سعدی دو ویژگی بارز دارد:

اول این‏که کاملا جسورانه و خلاف عادت و روال مرسوم در جامعه‏ است و می‏دانیم که انسان‏های برجسته‏ی هر روزگار کسانی هستند که‏ خلاف جریان آب شنا می‏کنند،کسانی که نمی‏خواهند بدون آگاهی، تنها میراث‏خوار گذشتگان باشند،آن هم میراث و تفکری که در اثر گذشت زمان آن‏چنان پیرایه بسته که اصل آن مکتوم مانده است.

لذا سعدی نگاهی کاملا انسانی دارد،ورای آن‏چه در جامعه مرسوم‏ است.

سعدی برخلاف ایشان اعتقاد دارد،می‏اندیشد و می‏گوید:

هر گُلی نو که در جهان آید ما به عشقش هزار دستانیم(439/7)

این گل را می‏توان:نگاه نو،تفکر نو،اندیشه‏ی نو،برداشت نو و...دانست.در این صورت با نوعی پلورالیسم در اندیشه‏ی سعدی‏ مواجه خواهیم بود که به‏واقع به بیراهه هم نرفته‏ایم.

دوم این‏که نگاه خلاف عادت برای ما هم تازگی دارد و برجستگی این ابیات به این خاطر است که صدای اعتراض و فریاد سعدی از پس قرن‏ها تاکنون نیز به گوش می‏رسد و هنوز نگاه جامعه‏ به انسان‏ها،به هنر،به زیبایی و...تغییر نکرده است.تغییر که نکرده‏ بماند،شاید تنگ‏نظرانه‏تر نیز شده است.

سعدی در دیوان خود اعلام می‏کند که بیایید از زیبای‏های‏ خلقت بهره ببریم.چراکه زیبایی جلوه‏ی آفرینش است.ان اللّه جمیل‏ و یحب الجمال.

از بهر خدا روی مپوش از زن و از مرد تا صنع خدا می‏نگرند از چپ و از راست(46/4)

با ذکر این مطلب می‏توان نتیجه گرفت که سعدی با ذکر نظر کردن به معشوق(چه آسمانی و چه زمینی)خواستار تغییر نگاه ما به اطراف است،همان‏طور که در گلستان و بوستان درس زندگی‏ می‏دهد،در دیوان خود نیز همین کار را تکرار می‏کند،چرا که سعدی‏ معلم اخلاق است و این رسالت را در هر لحظه و هر آن بر دوش‏ می‏کشد.

پی‏نوشت‏ها

(\*)در تمام موارد عدد سمت راست شماره‏ی غزل و عدد سمت چپ شماره‏ی بیت‏ است.

(1)-عطار،دیوان اشعار،به تصحیح سعید نفیسی،انتشارات کتابخانه‏ی سنایی،چاپ‏ پنجم،1370،غزل 494.

(2)-سنایی،دیوان،با مقدمه،حواشی مدرس رضوی،انتشارات کتابخانه‏ی سنایی، چاپ سوم،تهران،1362،غزل 302 ص 979.

(3)-ابو سعید ابو الخیر،رباعیات،با مقدمه و تصحیح صابر کرمانی،انتشارات اقبال، چاپ دوم،1370،رباعی 146.

(4)-فخر الدین عراقی،دیوان،با مقدمه سعید نفیسی،انتشارات امیر کبیر،چاپ‏ چهارم،1356.

(5)-دیوان حافظ،به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،انتشارات صفی علی شاه،چاپ‏ بیست و هفتم،1379،غزل 138،بیت 1.

(6)-همان،غزل 154،بیت 6.

(7)-سعدی،دیوان غزلیات،به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،انتشارات مهتاب، چاپ ششم،زمستان 72،تهران.

(8)-برای اطلاع بیش‏تر رجوع کنید به حافظنامه،بهاء الدین خرمشاهی،شرح‏ غزل‏های 23 و 62.

سعدی

زنده‏یاد استاد وحید دستگردی

هفت اقلیم سخن را گر سخن خواهی صواب‏ نیست جز سعدی کسی شاهنشهِ مالک رقاب‏ تاخته در موکب قلب فصاحت رهنورد آخته الماس‏گون تیغ بلاغت از قراب‏ جیش معنی در یمین وی رده اندر رده‏ لشکر لفظ از یسارِ وی رکاب اندر رکاب‏ دیده بر فرمان فکر عرش سیرش دوخته‏ تا چو فرمان در دهد سویش کنند از سر شتاب‏ بی‏خطا هریک نشیند آن‏چنان بر جای خویش‏ کش زجا برخاستن تا حشر باشد ناصواب‏ رشته‏ی الفت میان بکر معنی فحل لفظ استوار آن‏سان که در وی ره نیابد پیچ و تاب‏ نه تکلف هیچ در ترکیب لفظی پای پیچ‏ نه تخلف اندر ابداع معانی دستیاب‏ معنی اندر لفظ پیدا هم‏چو روی از آینه‏ لفظ زیب بکر معنی هم‏چو پُرزیور ثیاب‏ اینت شعر و آنت یکتا شاعر شیواسخن‏ وان دگرها ژاژ ملحون است و لحن ناصواب

\*\*\*

آسمان شعر را گویندگان شرق و غرب‏ اختر خرد و بزرگستند و سعدی آفتاب‏ لاجرم از هر افق کاین آفتاب ابرو نمود اختران از شرم پوشیدند رخ اندر حجاب‏ شعرش از سرچشمه‏ی طبع روان است آب‏گیر زان روان باشد به جوی عقل گفتارش چو آب‏ بحر فکرش موج‏انگیز است بر اوج سپهر موج‏ها از لؤلؤ غلتان به کف جای حباب‏ چون صدف بربندد از هر گفته‏ی بیهوده گوش‏ هرکه زین دریا به دست آورد لؤلؤی خوشاب‏ رشک مشک ناب شد گفتارش اما کس ندید کاندران ره جست آهو یا خطا گشت ارتکاب‏ راند آهو را و شیطان خطا را رجم کرد زآسمان شعر خود با فکر ثاقب چون شهاب‏ گلستان و بوستان را تا به گیتی درگشود بست رضوان هفت فردوس برین را هشت باب‏ از جمال گلستانش گلشن جنات عدن‏ در خجالت شد فرو حتا توارت بالحجاب‏ وز نوال بوستانش گشت در هر چارفصل‏ عرشی و فرشی و افلاکی و خاکی بهره یاب‏ حبذا دیوان سعدی کز زمین تا آسمان‏ از رخ هر دفتر و دیوان به خاک افشاند آب‏ فکرتش بر غیب عالم از ازل تنها کلید دفترش بر نسل آدم تا ابد یکتا کتاب